

از مطالعه این نشریه در زمان تفیلا وفواندن توراہ فودداری فرمایید.

אברהם לכהדה

וארא

جهت مفظ قدوسیت این نشریه از دور اندافتن آن فودداری فرمایید.

3 شواط 5781

5 פ ת א ר ו ש נ ג

هدف این می‌باشد که انسان باید به صورت جزئی نیز خداوند را بشناسد.

زهر در ادامه توضیح می‌دهد وقتی قوم یسرائل از مصر بیرون آمدند ، خداوند را نمی‌شناختند. وقتی مشه ربنو به نزد قوم یسرائل آمد ، ابتدا این میسوا را به آنها آموزش داد و به آنها فرمود: "بدانید که من خدا-ایی هستم که شما را از مصر بیرون آوردم."

و اگر این میسوا نبود ، قوم یسرائل به تمام معجزاتی که خداوند انجام داد ، ایمان نمی‌آوردند و وقتی بوسیله این میسوا ، خداوند را شناختند ، خداوند برای قوم یسرائل معجزات بسیاری نمود و بدین صورت ، قوم یسرائل خداوند را به طور کلی شناختند.

در طول چهل سالی که قوم یسرائل در بیابان بودند و تمام میسواها را انجام دادند ، مشه ربنو به وسیله این میسواها ، خداوند را به صورت جزئی به قوم یسرائل شناساند و هم چنان که در انتهای این چهل سال مشه ربنو به قوم یسرائل فرمود:

"تو امروز خداوند را می‌دانی ، حال باید قلب خود را نیز به سوی خداوند هدایت نمایی."

مشه ربنو در این جمله فرمود:

"امروز خداوند را می‌شناسی."

بدین مفهوم که تا قبل از امروز خداوند را به این صورت نمی‌شناختند و در طی این چهل سال و با انجام میسواها و مشاهده معجزات خداوند ، قوم یسرائل به درجه‌ای رسید که خداوند را به طور جزئی بشناسند.

منظور این است که قبل از خروج از مصر ، اگر به قوم یسرائل نمی‌گفتند همه چیز به حکم خداوند اتفاق می‌افتد و هدف از تمام این معجزات و ضرباتی که بر مصریان وارد می‌آید این است که شما

در این پاراشا می‌خوانیم خداوند به مشه ربنو فرمود صدای ناله و فریاد قوم یسرائل را شنیده است که مصریان از آنها بیگاری می‌کشند و خداوند پیمان خود را به یاد دارد و آنها را از مصر بیرون آورده و از بردگی خلاص می‌نماید و با بازوی برافراشته و معجزات بزرگ نجات می‌دهد. در ادامه ، توراہ می‌فرماید:

"و شما را به عنوان قوم خودم برمی‌گزینم و خدا-ای شما خواهم بود و شما خواهید دانست من خدا-ایی هستم که شما را از زیر زجر مصر بیرون آوردم."

که ظاهراً این عبارت ، ارتباطی به عبارت قبلی ندارد ، زیرا ابتدای سخن این بود که خداوند قوم یسرائل را از گالوت مصر نجات می‌دهد ، پس چرا دوباره می‌فرماید: "شما خواهید دانست من خدا-ایی هستم که شما را از زیر زجر مصر بیرون آوردم."

مگر نه این که قوم یسرائل می‌دانستند فقط خداوند می‌تواند آنها را از زجر مصریان نجات دهد؟

زیرا که مصریان با جادو و سحر کاری کرده بودند که هیچ غلامی نتواند از مصر فرار نماید و حتی در تمام مرز مصر سگهای بزرگی گذاشته بودند که هیچکس نتواند از مصر فرار کند.

در این باره در کتاب زهر هقادوش در تفسیر پاراشای این هفته توضیح آمده است:

این مورد (شناخت خداوند) اولین میسوای توراہ است و آغاز تمام میسواهای توراہ است که انسان به طور کلی خداوند را بشناسد.

منظور از شناخت و دانستن خداوند چیست؟

منظور این است که انسان بداند خداوند صاحب دنیا است و بر آن تسلط دارد و تمام عوالم ، تمام آسمان و زمین و هر چیزی که در آسمان و زمین وجود دارد ، را آفریده است. این به طور کلی است و

1 اگر در کیفیت و کمیت مطالب این نشریه (آی ، پیشنهاده و یا سوالی در امور هلافا و زندگی روزمره دارید از اتمام لطف

خد-اوندی که قادر مطلق است ، چه در اداره کل دنیا و چه در نظارت شخصی بر هر فرد. هیچ موردی در دنیا مربوط به طبیعت و رسم دنیا نمی‌شود ، بلکه همه مربوط به خواست خد-اوند است و طبق دستور وی انجام می‌شود.

از اینجا مشخص می‌شود هدف از تمام این میصواها ، آموزش توراها ، ذکر خروج از مصر و تعریف معجزات خروج از مصر این است که با تمام وجود بفهمیم و درک نماییم همه چیز بستگی به خد-اوند دارد و همه اتفاقات زندگی ما بر طبق نظارت خد-اوند انجام می‌شوند ، نه به خواست این فرد یا شخص دیگر.

پس باید ایمان خویش را به خد-اوند قوی و به قدرت او اطمینان داشته و اگر موردی در زندگی می‌خواهیم ، باید از خد-اوند درخواست نموده و فقط به خد-اوند نه به بندگان او امید داشته باشیم.

خد-اوند را بشناسید ، قوم یسرائل فکر می‌کردند این معجزات و ضربات نیز طبیعی هستند و اتفاقاتی هستند که پیش می‌آیند. تا اکنون مصریان ابر قدرت بودند و از قوم یسرائل بردگی می‌کشیدند و حال چرخ و اقبال مصریان برگشته و آنها از هر طرف ضربه می‌خورند و آسمان و زمین با مصریان بد افتاده و این ضربات ارتباطی به حکم خد-اوند ندارند.

به همین جهت ، قبل از هر موردی مشه ربنو به قوم یسرائل می‌فرماید چنین معجزات و ضرباتی اتفاق خواهند افتاد و هدف نهایی این همه معجزات این است: "و شما را به عنوان قوم خود برمی‌گزینم و خواهید دانست من خد-اوند شما هستم."

در اینجا مشه ربنو به قوم یسرائل می‌فرماید خد-اوند قادر مطلق است. پس از چهل سال انجام میصواها در بیابان ، مشه ربنو به قوم یسرائل می‌فرماید هدف تمام میصواها دانستن خد-اوند است ،

اتفاق ناگوار جهت تقدیس نام خد-اوند در دنیا

می‌توانستند ادعا کنند این ضربه نیز از جادو ، قدرت می‌گیرد. به همین جهت خد-اوند برای قوم یسرائل نیز شپش آورد ، ولی با وجودی که شپشها قوم یسرائل را احاطه کرده بودند ، ولی هیچ آسیبی به قوم یسرائل نرساندند.

گاهی برای ما نیز اتفاقات ناگواری رخ می‌دهد و اگر خوب تأمل کنیم ، متوجه می‌شویم در این اتفاق ناگوار ، هیچ آسیبی به ما نرسید. در چنین مواقعی باید دانست که این اتفاق افتاده تا نام خد-اوند در دنیا مقدس شود و باید شاد و خوشحال بود که ما برای این هدف انتخاب شدیم.

در این پاراشا درباره ضربه شپش می‌خوانیم. در تفسیر فصول پدران ، ربنو یونا می‌نویسد ضربه شپش در نزد قوم یسرائل هم بود ، با این تفاوت که شپشها به قوم یسرائل آسیبی نمی‌رساندند.

در این باره هاراو خیییم داوید ازولای روحش شاد توضیح می‌دهد مصریان فکر می‌کردند این ضربات از طریق جادو هستند و این که این ضربات در نزد قوم یسرائل نیستند به این دلیل است که قدرت جادوی قوم یسرائل از مصریان بالاتر است. ولی در ضربه شپش ، جادوگران مصر اعتراف کردند این دست خد-اوند است که به آنها ضربه می‌زند و اگر در نزد قوم یسرائل شپش نبود ، باز مصری‌ها

هدف از زندگی

هخافص خیییم از یکی از حاضرین پرسید: "جریان از چه قرار است؟"

آن شخص تعریف کرد: دیشب یک نفر اوراهام را عصبانی نمود. بین تفیلالی مینخا و عرویت ، او به همه تنباکو پخش کرد و به اوراهام که کمی شیرین عقل است ، تنباکو نداد. اوراهام نیز عصبانی شد و گفت: "تو چه فکر کردی؟"

فکر کردی من بدون تنباکو می‌مانم؟ نه ، من به شهر آیشیشوک می‌روم و تنباکو می‌خرم."

ربی یعقوب گالینسکی روحش شاد در یکی از دراشاهای خود فرمود: "توراها می‌فرماید مشه ربنو با قوم یسرائل صحبت نمود ، ولی به سبب کم حوصلگی و کار سخت ، قوم یسرائل به حرف وی توجهی نکردند."

ابتدا داستانی از خافص خیییم روحش شاد تعریف می‌کنیم. وقتی خافص خیییم جوان بود ، روزی که به کنیسا رفت ، متوجه شد همه در حال خندیدن هستند. ابتدا خافص خیییم فکر نمود این یک خنده معمولی است ، ولی پس از چند لحظه متوجه شد همه به یکی از افراد داخل کنیسا به نام اوراهام اشاره نموده و او را مسخره می‌کنند.

اوراهام از کنیسا خارج شد و پیاده ده کیلومتر راه را تا آیشیشوک رفت ، از یکی از مغازه‌ها کمی تنباکو در بین دو انگشتانش گرفت و همین چند دقیقه پیش ، پس از تفیلائی شخریت برگشت و در حالی که تمام لباسهای او خاکی و گلی هستند ، به همه نشان می‌دهد که بین دو انگشت او ذره‌ای تنباکو است و به همه می‌گوید: ”من هم تنباکو دارم.“

حال همه به او می‌خندند که اوراهام دیوانه چندین کیلومتر راه رفته تا ذره‌ای تنباکو به دست آورد...

خافص خیییم با شنیدن این مورد در فکر فرو رفت و فریاد زد: ”پس ما چی؟ پس ما چی؟“

همگی متعجب شده و کنجکاو بودند تا منظور خافص خیییم را بفهمند. خافص خیییم فرمود:

”گمارا (مسخت خگیگا ، برگ ۱۳ ، صفحه دوم) می‌نویسد: از زمین تا آسمان به اندازه پانصد سال راه ، فاصله است. هفت آسمان وجود داشته که قطر هر آسمان و فاصله بین هر آسمان پانصد سال است. بالای این آسمانها ، ملائک آسمانی هستند که فقط طول قوزک پای آنها برابر همه این آسمان است ، چه برسد به پا ، زانو ، ران ، بدن ، گردن ، سر و شاخهای این ملائک و... (فاصله ده‌ها هزار کیلومتر از زمین).

خافص خیییم در حالی که اشک از چشمانش جاری بود ، فرمود: ”اوراهام ۲۸ کیلومتر راه رفت ، خاکی و گلی برگشت ، ولی حداقل با خود کمی تنباکو آورد ، ولی هستند افرادی که این همه راه را از آسمان تا زمین می‌آیند ، ولی پس از مرگ ، به اندازه همین مقدار کم تنباکو را نیز در دست ندارند.“

خافص خیییم مکثی نمود و گفت: ”نشاما‌های قوم ییسرائل از کرسی الهی هستند. نشاما به این دنیا می‌آید تا میصوا انجام دهد و به آموزش توراها مشغول گردد ، پس از هفتاد سال نشاما همین مسیر را برمی‌گردد و در دنیای باقی از نشاما می‌پرسند: ”چه آوردی؟“ و نشاما به همین اندازه کم تنباکو بین انگشتان ، هم میصوا ندارد که نشان بدهد ، یک میصوا اینجا انجام داده ، ماهی یک بار توراها آموخته پس در عالم باقی نیز به نشاما می‌خندند.“

و خافص خیییم با صدای بلند گریه نمود. هاراو گالینسکی فرمود: وقتی نشاما به عالم باقی برسد و فقط چند میصوا با خود داشته باشد ، پشیمان و خجالت‌زده می‌شود ، ولی هیچ

چیز نیست که بتواند نشاما را در چنین وضعی دلداری دهد. پس بجای خندیدن به افرادی مانند اوراهام ، باید خود را بیدار نموده و سر خود فریاد بزنیم ، نگذاریم غریزه بد ، ما را فریب دهد ، بلکه باید اعمال خویش را مورد سنجش قرار داده تا به وضعیتی نرسیم که با مقداری ناچیزی میصوا در بین انگشتان ، در عالم باقی سرافکنده و خجالت‌زده شویم.

فرعون می‌ترسید قوم ییسرائل بر ضد او تمرّد نمایند و اگر این تمرّد اتفاق می‌افتاد ، فرعون نمی‌توانست با قوم ییسرائل مقابله کند ، پس در فکر بود که کار آنها را سخت نماید تا جایی که وقت نداشتند به هیچ موردی به غیر از کار فکر کنند.

در دنیا هیچ موردی با ارزش‌تر از زمان نیست و غریزه بد همواره در حال دزدیدن وقت از ما است و در واقع زندگی ما را می‌دزدد. غریزه بد به انسان وقت نمی‌دهد حتی فکر کند چرا من با زندگی خود این چنین رفتار می‌کنم؟ چرا به آموزش توراها مشغول نمی‌شوم؟ چرا عمر خود را بیهوده مصرف می‌کنم؟

اگر فرد کمی به زندگی خود فکر می‌کرد ، وضعیت به صورت دیگری بود، ولی هم چنان که فرعون سر قوم ییسرائل را با کار گرم نمود ، غریزه بد نیز سر افراد را با کار و مشغله گرم می‌کند و اگر شخص کمی در فکر فرو رود ، فوراً غریزه بد ، فرد را خواب می‌کند. درست به مانند دزدان که وقتی می‌خواهند چیزی به دزدند ، ابتدا ، اسپری خواب‌آور می‌زنند تا صاحبخانه بخوابد و سپس دست به کار می‌شوند و تمام محتویات خانه را می‌دزدند.

در فصول پدران ، ربی یوسی بن هورکانوس می‌فرماید: ”خواب صبح ، نوشیدن یابین در نیمروز ، صحبت با کودکان و به کنیسا آمدن افراد کم درک باعث می‌شود ، شخص عالم باقی خود را از دست بدهد.“ هم چنان که روز به سه قسمت تقسیم می‌شود ، زندگی انسان نیز به سه قسمت تقسیم می‌شود:

صبح ، دوران جوانی ، ظهر ، دوران بزرگسالی و شب ، دوران پیری. وقتی فرد ، جوان است و می‌خواهد به آموزش توراها مشغول شود و میصوا انجام دهد ، غریزه بد به او می‌گوید: ”حالا وقت داری ، تمام زندگی مقابل تو است ، چه عجله‌ای داری ، کمی استراحت کن ، کمی لذت ببر و سپس به آموزش توراها و انجام میصواها مشغول شو.“

هاراو شالوم شبدرن اصرار نمود تا اینکه یکی از آنها گفت: "ما تعداد اتوبوسهایی که صبح تا حالا رد شده‌اند را می‌شماریم و این اتوبوس چهل سوم بود که رد شد و از جلوی ما گذشت!"

شخص سوم با عصبانیت گفت: "چهل دومین اتوبوس ، چرا در شمارش به این سادگی اشتباه می‌کنی."

هاراو شبدرن به کنیسیای خانه سالمندان رفت و متوجه شد که چند نفر دارند با ذره‌بین گمارا و میشنا می‌خوانند و به آموزش مشغول هستند. هاراو شبدرن فرمود: "اگر جوانی و بزرگسالی پر از توراه و

میصوا باشد ، در دوران پیری نیز شخص در کنیسا می‌نشیند و به توراه مشغول می‌شود ، ولی اگر در جوانی و بزرگسالی خواب و نوشیدن یابین باشد ، در پیری به بحثهای کودکان مشغول می‌شود و با شمردن اتوبوس از دنیا می‌رود.

باید حواسمان به زندگیمان باشد که غریزه بد کاری نکند که به خاطر کار سخت و بی‌حوصلگی به سخنان مشه ربنو گوش ندهیم و در انتهای زندگی با ذره ناچیزی از میصوا بمانیم ، بلکه باید دانست هدف از زندگی همین توراه و میصوا است."

برگرفته از سخنان هاراو یعقوب گالینسکی / کتاب لَهکید

به این صورت دوران جوانی می‌گذرد و انسان به مرحله دوم زندگی می‌رسد و با خود می‌گوید: "ای وای ، جوانی خود را از دست دادم ، حال چکار کنم ، فوراً باید دست به کار شوم و بقیه عمر خود را نجات دهم."

غریزه بد که می‌ترسد این شخص بیدار شود ، یابین نیمروز را می‌آورد ، شخص را با خیالات و افکار پوچ و بی‌ارزش سرگرم می‌کند تا مبادا این فرد بیدار شود ، در وضعیت زندگی خود تأمل کند و به توراه و میصواهای آن مشغول شود.

در زمان پیری نیز غریزه بد با مسائل پیش پا افتاده زندگی ، شخص را سرگرم می‌کند تا مبادا در همین روزهای آخر زندگی ، عمل نیکی انجام دهد.

ربی شالوم شبدرن روحش شاد به یک خانه سالمندان رفت تا مینخا بخواند. در راه کنیسا ، متوجه شد دو پیر مرد روی صندلی نشسته‌اند و با هم بحث می‌کنند. یکی می‌گفت: "چهل و یک" ، و دیگری با عصبانیت می‌گفت: "نخیر چهل و دو" و دوباره چند دقیقه بعد ، اولی می‌گفت: "چهل و دو" و دوستش با عصبانیت می‌گفت: "چرا نمی‌فهمی ، چهل و سه".

ربی شالوم به آنها نزدیک شد و فرمود: "چه اختلافی دارید؟ شاید بحث شما در مورد مطالبی از توراه و هلاخا است ، به من بگویید تا شاید توانستم جواب را به شما بگویم."

آن دو پیرمرد بدون هیچ توجهی به هاراو شبدرن گفتند: "لطفاً مزاحم کار ما نشوید."

قابل توجه خوانندگان گرامی

در مملهای ذیل امکان دریافت نشریه چاپ شده وجود دارد و به هیچ عنوان نماینده‌ای

برای جمع‌آوری کمک به نشریه ندارد:

* **یروشالیم:** گئولا ، فیابان ملفی ایسرائل شماره ۲۵ فروشگاه آقای فرجیان

* **تل آویو:** فیابان علیا شماره ۲۳ ، آقای کهن فولادی ۹۳۷۸۲۸۱-۵۴ * **کفرسابا:** آقای موی کهن تلفن ۳۵۶۱۵۲۹-۵۲

* **ناتانیا:** آقای فرهاد تراشندگان تلفن ۸۶۸۶۸۸۶-۵۲ * **بیطار:** خانواده آقای نورانی تلفن ۸۱۴۲۸۹۳۶-۵۴

* **تارنمای:** [پاراشای هفته ۱](#) [پاراشای هفته ۲](#)